# تفاوت نقل فقر پایانی خطبه در کتب شیخ صدوق با دیگر کتابها

- تفاوت نقل فقر پایانی خطبه در کتب شیخ صدوق با دیگر کتابها
- راحل مجلسی اول: سقط از نقل شیخ صدوق و ترجیح کافی
- سنت نقل و اجازه مشافهی حدیث
- نقد راحل مجلسی اول
- احتمال مرجوح تصحیح اعتقادی احادیث توسط صدوق
- تفسیر دو فقره «ولا حسب أبلغ من الأدب، ولا نسب أوضع من الغضب» در کلام مجلسی

# تفاوت نقل فقر پایانی خطبه در کتب شیخ صدوق با دیگر کتابها

[در شرح] صفحه هفتاد و سوم بودیم. حضرت علیه السلام فرمودند:

> «أيها الناس إنّه لا شرف أعلى من الإسلام ، ولا كرم أعزّ من التقى ، ولا معقل أحرز من الورع، ولا شفيع أنجح من التوبة، ولا كنز أنفع من العلم، ولا عز أرفع من الحلم ، ولا حسب أبلغ من الأدب، ولا نسب أوضع من الغضب»[1].

عرض شد که این خطبه، به خطبة الوسیلة معروف است. مرحوم شیخ صدوق، در اینجا کلمه «خطبة الوسیلة» را نیاورده‌اند. ولی در کافی شریف، در کتاب روضه دارد که خطبه‌ای است که معروف است به «خطبة الوسیلة». در تحف العقول هم، ابن شعبه، همین خطبه شریفه را آورده‌اند و در آنجا هم دارند که این خطبه، معروف به «خطبة الوسیلة» است. ولی در تحف العقول فرمودند: از این خطبه، آنچه را که به کتاب مربوط می‌باشد را می‌آورم. در کافی نه، ظاهرش این است که همه خطبه را آورده‌اند. در توحید صدوق و امالی صدوق و فقیه، اصلاً اسمی از وسیلة نیامده است.

در تحف العقول، اصلاً الوسیلة مطرح نشده است. چون فرموده بودند که من به مناسبت کتاب آن را ذکر می‌کنم؛ تحف العقول است؛ یعنی حِکَم را می‌آورم؛ مطالبی که مربوط به اعتقادات و امامت است را بنا نداشتند که بیاورند. لذا مشکلی ندارد آن بخشی که حضرت علیه السلام در مورد وسیلة صحبت کردند و مطالب امامت و تاریخ مصیبت‌هایی که برای اسلام پیش آورده‌اند را در تحف نیاورده‌اند، ولی در کافی هست.

خب، نکته‌ای که هست، این است: در این سه کتابی که شیخ صدوق این خطبه را آورده‌اند، از کجا آورده‌اند؟؛ چون نقل جناب صدوق با تحف و کافی تفاوت‌هایی دارد. در هر سه کتابشان – امالی، توحید و فقیه - این خطبه یکی است و هر سه مورد، با دیگر کتب، فرق دارد. حالا باید چه کار کرد؟

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحيد، ج ۱، ص ۷۳.

# راه‌حل مجلسی اول: سقط از نقل شیخ صدوق و ترجیح کافی

مرحوم مجلسی اول، در کتاب روضة المتقین، فرمایشی دارند. چرا در روضة المتقین این روایت مطرح است؟؛ چون این کتاب، شرح فقیه است. شیخ صدوق هم در هر سه کتابشان این خطبه را آورده‌اند. لذا مجلسی اول، این خطبه را در کتاب روضة المتقین ذکر کرده‌اند.

ایشان وقتی به فقره «أيها الناس أنّه لا شرف أعلى من الإسلام» می‌رسند، می‌فرمایند:

> **«أيها الناس أنّه لا شرف أعلى من الإسلام (إلى قوله) و كل بلاء دون النار عافية. و إلى هذا ذكره المصنف في الأمالي، و في الكافي زيادات و كان المصنف انتخب هذه الكلمات منها لأنّه رواها في الأمالي، عن محمد بن يعقوب الكليني و ليس في الكافي غير هذه الخطبة، و احتمال أن وصلت تلك بهذه العبارات إلى المصنف بعيد جدا لأنّه لم نطلع إلى الآن على خبر من الكليني لا يكون في الكافي، و الظاهر أنّه أسقط منها ما تقدم في أخبار أخر فلنذكر عبارة الكافي»[1].**

**«و كل بلاء دون النار عافية»؛** همین سه فقره‌ای که الآن مشغولش هستیم؛ بعد می‌فرمایند: **«و إلى هذا ذكره المصنف في الأمالي، و في الكافي زيادات و كان المصنف»؛** ظاهراً وقتی روضه را می‌نوشتند، توحید صدوق در دستشان نبوده است و الا می‌فرمودند: «ذکره فی الامالی و التوحید». در مجلس پنجاه و دوم امالی صدوق، حدیث هشتم آمده است.

**«و في الكافي زيادات»؛** نسبت به روایتی که در فقیه و امالی آورده‌اند، در کافی زیاداتی هست؛ مثل تحف العقول. عرض کردم تحف العقول بیان بین است.

**«و كان المصنف انتخب هذه الكلمات منها»؛** می‌گویند: بعضی از کلمات این خطبه را که قبلاً در فقیه آورده‌اند، مرحوم صدوق این خطبه را انتخاب کرده‌اند. درحالی‌که در توحید و امالی که انتخابی نکرده‌اند! مسأله انتخاب نبوده تا در فقیه این احتمال بیاید.

لذا بعدش می‌فرمایند: **«لأنّه رواها في الأمالي، عن محمد بن يعقوب الكليني»؛** در توحید صدوق، صفحه هفتاد و دو را ملاحظه بفرمایید؛ حدیث شماره بیست و هفتم چه بود؟؛ مرحوم صدوق فرموده‌اند: «حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكليني رحمه اللّه قال : حدثنا محمد بن يعقوب الكليني»[2]. پس در سند مرحوم صدوق، هم در امالی و هم در توحید – در فقیه اسم نبرده‌اند- این

روایت را از خود مرحوم کلینی آوردهاند.

با اینکه از کلینی نقل میکنند، یعنی حدیث را انتخاب کردهاند؟! این یک مقداری دور به ذهن میآید. این شاهد این است که محمد بن عصام کلینی، برای ایشان شفاهی گفته است. یا یک نسخه جدایی داشتهاند که به ایشان اجازه این حدیث را دادهاند.

---

[1]. مجلسی اول، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه ( ط- القديمة)، ج ۱۳، ص ۱۶۹.

[2]. شیخ صدوق، التّوحيد، ج ۱، ص ۷۲.

# سنت نقل و اجازه مشافهی حدیث

این حدیث یکی از شواهدی است – همانطور که جلوتر عرض کردم – که نشان میدهد که رسم همه محدثین صرف اجازه دادن صوری نبوده است. بله، اجازات کتبی و کتابتی بوده است، اما بخش بسیار مهمی از آنها مشافهه بوده است. یعنی مینشستند...؛ کما اینکه در مقدمه فقیه فرمودند که چندبار نشستیم و خواندیم. این هم یکی از آنها است.

# نقد راه‌حل مجلسی اول

خب، حالا چه کنیم؟! مرحوم مجلسی اول یک عبارتی دارند که می‌خواهند این عرض من را قبول نکنند. فرموده‌اند: درست است که ایشان از کلینی نقل کرده‌اند، اما می‌فرمایند: «و ليس في الكافي غير هذه الخطبة»؛ در سند مرحوم صدوق جناب کلینی است؛ در کافی هم غیر از این خطبه الوسیلة نداریم و این خطبه الوسیلة، در کافی که همانند نقل‌های شیخ صدوق نیست. خب، وقتی نیامده، می‌فرمایند: شاید مرحوم صدوق این روایت را به طریق دیگری از کلینی نقل می‌کنند؛ یعنی نسخه دیگری غیر از کافی داشته‌اند. این جمله را دارند که از نظر طلبگی خوب است. فرمودند:

**«و احتمال أن وصلت تلك بهذه العبارات إلى المصنف بعيد جدا لأنّه لم نطلع إلى الآن على خبر من الكليني لا يكون في الكافي»؛** می‌فرمایند این خیلی بعید است. چون تا الآن مطلع نشده‌ایم که از کلینی خبری نقل بشود که در کافی نباشد. یعنی هر چه از جناب کلینی نقل شده است، در کافی موجود است. پس در اینجا هم که شیخ صدوق فرموده‌اند از کلینی نقل می‌کنم، معلوم می‌شود که همان حدیث کافی است، فقط ایشان آن را مختصر کرده‌اند. مرحوم مجلسی این را می‌فرمایند. خب دو-سه نکته در اینجا هست: «لم نطلع الى الآن»، یعنی در روضة المتقین و شرح فقیه پیدا نکردید؟! خب، این یک محملی برای فرمایش این محدث بزرگ می‌شود. اما اگر بخواهند، بگویند که «لم نطلع الى الآن» یعنی هر حدیثی که در سندش جناب کلینی باشد، مگر این‌که آن حدیث در کافی هم هست. این خیلی عجیب به نظر می‌آید. بنده مکرر عرض کرده‌ام: یکی از محبوب‌ترین کتاب‌هایی که متأسفانه در دست‌ها نیست، کتاب «الرسائل» شیخ کلینی است. در این مباحثه، چند بار دیگر هم گفته‌ام. به‌طور قطع، جناب کلینی کتاب «الرسائل» را داشته‌اند و روایتش در کافی نیست. این جور نیست که هر چه که از شیخ کلینی نقل شده است، در کافی باشد. ان شاء اللّه، در کتابخانه‌های ای در جایی یک نسخه خطی از رسائل مرحوم کلینی پیدا بشود و الّا این کتاب در دست مرحوم سید بن طاووس بوده است. ایشان داشته‌اند. در کتاب «كشف المَحَجّة لِثَمَرة المُهجَة»، سید در آخر این کتاب، از کتاب الرسائل کلینی بلاواسطه نقل می‌کند. الرسائل در دست ایشان بوده است. دو یا سه حدیث نقل می‌کنند. هر سه حدیث هم از اعلی الاحادیث است.

**شاگرد**: فرمودید: در کافی زیاده هست؟

**استاد:** در کافی، بر اساس جلد هشتم السلامیه، صفحه هجدهم، این خطبه الوسیلة آمده است. سند هم می‌آورند. این خطبه مفصل است. چندین صفحه است. «لا شرف اعلى من الاسلام» را هم علامت‌گذاری کرده‌ام. نسخه توحید، امالی صدوق و فقیه، با آن یک تفاوت‌هایی دارد. حالا در لا به لای عبارت عرض می‌کنم.

به ذهن طلبگی بیشتر اینطور می‌آید که مرحوم صدوق انتخاب نکرده‌اند. یعنی در این سه کتاب صدوق که حدیث را به این صورت آورده‌اند، با سند خودش از خود مرحوم کلینی به این صورت نقل شده است، درحالی‌که مرحوم کلینی در کافی به این نحو نیاورده‌اند. در مجموع چیزهایی که هست، بیشتر در ذهن این راجح می‌شود. ولی خب، مجلسی اول به این صورت فرموده‌اند: «لم نطلع الى الآن على خبر من الكليني ليس في الكافي». اگر منظورشان تنها فقیه است، «لم نطلع الى الآن» یعنی در زمانی‌که «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق را کار می‌کردیم به روایتی برخورد نکردیم که از جناب کلینی باشد و در کافی نباشد. البته در این محمل سؤالاتی مطرح می‌شود. اما اینکه بخواهند، بگویند کلاً هیچ روایتی از مرحوم کلینی نیست مگر اینکه در کافی آمده است، این با

کتاب الرسائل کلینی، جور در نمی‌آید.

**شاگرد**: ایشان شاید بگویند مرحوم صدوق کتاب در دستشان بوده است، طریقی هم که می‌گویند طریق اجازه ایشان به کتاب است. طریق تشریفات است، نه اینکه نسخه را اقراء کرده‌اند.

**استاد**: منظورتان نسخه کافی است؟

**شاگرد**: همان نسخه‌ای که حدیث را از آن می‌گویند.

**استاد**: از نسخه نمی‌گویند. من احتمال دادم که از نسخه‌ای غیر از کافی باشد و الّا ایشان که نسخه نمی‌گویند. در امالی، در فقیه سند می‌آورند: «محمد بن عصام کلینی عن محمد بن یعقوب کلینی». نمی‌گویند نسخه است؛ من گفتم اگر نسخه‌ای باشد، نسخه‌ای مکتوب بوده است، جدای از آنچه که شیخ کلینی در کافی آورده است.

**شاگرد۲**: چون جزو کتب مشهوره بوده است، مقصودتان این است که نسخه غیر مشهوری داشته است؟

**استاد**: خیر؛ محدثین بزرگ، از یک حدیث، چند سند و از یک حدیث، چند نسخه داشتند.

**شاگرد۲**: ولی نسخه مشهور همینی بوده که در کافی بوده است؟ یعنی نسخه‌ای که در دست شیخ صدوق بوده، غیر مشهور بوده است؟

**استاد**: کافی که در دست ایشان بوده است، در این شکی ندارم. ولی در این سه کتاب که ایشان نقل کرده‌اند، اوالاً کلمه «الوسیلة» در نقل ایشان نیست، نمی‌گویند «خطبة الوسیلة». ولی می‌گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از هفت روز [از درگذشت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله]، این خطبه را فرمودند. ای در امالی می‌گویند بعد از نه روز بوده است. ولی مشکلی ندارد که هفت روز ای نه روز بوده است. ولی این را می‌گویند که خطبه همین است، اما کلمه «الوسیلة» را در آن نمی‌آورند. این خیلی تقویت می‌کند که نقل شیخ صدوق در این سه جا، به خود مرحوم کلینی برگردد. یعنی مرحوم کلینی دو نسخه داشته‌اند. یکی نسخه‌ای که «الوسیلة» در آن نبوده و به همین شکل به محمد بن عصام گفته‌اند و او برای شیخ صدوق نقل کرده است، یکی نسخه دیگری هم هست که با خطبه ابن معمر کافی آورده‌اند.

# احتمال مرجوح تصحیح اعتقادی احادیث توسط صدوق

**شاگرد**: گاهی می‌گویند که شیخ صدوق، عبارتی در حدیث را که از لحاظ اعتقادی و مبنایی، به آن، اشکال داشتند را نقل نمی‌کردند. این مطرح هست؟

**استاد**: محدثین متأخر، این را برای مرحوم صدوق مطرح کرده‌اند و بحث‌هایی دارند. محتملاتی است. مثلاً مرحوم صدوق یک حدیث را بیاورند و جایی که با اعتقادات ایشان سازگار نیست را نیاورند! چون خبر واحد ظنی بوده است، مبنای ایشان هم ای قطعی بوده ای اشدّ ظنّ بوده است! بین اقوی الظنین با ظن قوی تعارض می شده است و ایشان آن را مقدم می‌کرده است. ولی علی ای حال، جواب داده‌اند و گفته‌اند: شیخ صدوق، این کار را نکرده‌اند. مرحوم صاحب مستدرک: محدث نوری، همین را می‌آورند. به نظرم از مرحوم کاظمی می‌آورند. یک عبارت تندی است. شاید هم مرحوم محدث نوری جواب داده‌اند که این جور چیزی نمی‌شود. ولی اصل اینکه این نسخه‌های مختلف در دست محدثین بوده است، مشکلی ندارد. شواهدی هست.

خود بنده، مدت ها بود مشغول بودم. مشغول مقاله‌ای به نام «مفتاحیات صحیحین» بودم. مدتی بر من گذشت، اطمینان داشتم که خود بخاری، در صحیحش، این کلمه را تغییر داده و تبدیل کرده است به «کذا و کذا». بعد از اینکه کار من مفصلتر شد، دیدم خیر؛ دقیقاً همینی است که عرض می‌کنم. یعنی همه نسخه‌های حدیث زدن بخاری بوده است، سندها هم بوده است، در کتاب خودش آن نسخه خاص را انتخاب کرده است. آن حدیث کدام است؟ حدیثی است که هم در صحیح مسلم است و هم در صحیح بخاری است. در صحیح مسلم این طور آمده است: امیرالمؤمنین علیه السلام با عمویشان عباس نزاعی کردند. نزد خلیفه ثانی آمدند. حدیث معروف است. شروع کردند که تو راجع به امر فدک و تولیت آن حکم کن. یک دعوای زرگری است برای اینکه این حرفها زده شود و در صحیح مسلم بیاید. در صحیح بخاری هم آمده است منتها با تفاوت. این خیلی است. نزاع بود بین امیرالمؤمنین علیه السلام با عمویشان. چه کسی می‌خواهد صلح بدهد؟؛ خلیفه دوم. شروع به صحبت کرد و گفت وقتی ابوبکر سر کار آمد حدیث نقل کرد؛ اینکه می‌گویند عدالت صحابه‌ای که می‌گوییم در اعمال شخصی آنها نیست و در خصوص نقل حدیث است، خلاف صریح این حدیث صحیح مسلم است. خلیفه دوم می‌گوید: ابوبکر از پیامبر خدا صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله که «انّا معاشر الانبیاء لا نورث فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا»[1]. این عبارت صحیح مسلم است. خلیفه دوم به دو مخاطب خودش یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و عمویشان عباس می‌گوید، خلیفه اول از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله حدیث نقل کرد اما «فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا». چهار وصف خیلی خوب! مسلم این را آورده است.

بخاری هم همین را آورده است. می‌گوید اختلاف شد، نزد خلیفه دوم آمدند، او هم گفت ابوبکر حدیث نقل کرد و «فرأيتماه كذا و كذا». این عبارت صحیح بخاری است. خب، مدتی بر من گذشت، می‌گفتم یک حدیث است که بخاری این چهار وصف را «کذا و کذا» کرده است. بعد که مفصل

نسخه‌های قدیمی‌تر بخاری را دیدم، فهمیدم که این زرنگی بخاری بوده است. خودش «کذا و کذا» نکرده است. از قدیم، میان محدثین و در فضای محدثین، این حدیث نسخه‌های مختلف و سندهای مختلف، از مشایخ، معروف داشته است. بخاری هم عین سند و نسخه مسلم نزدش بوده است اما آن نسخه مسلم را، در صحیح نیاورده است. آن نسخه‌ای را آورده است که «کذا و کذا» نقل شده بود. این نکته مهمی است. یعنی او «کذا و کذا» نکرده است. او فقط نسخه «کذا و کذا» را در کتابش آورده است. این در فضای حدیث خیلی گسترده است؛ یعنی نسخ در دست محدثین بوده است و سندها هم بوده، اینها را می‌آوردند. اینکه الآن یک دفعه یک حکم کلی کنیم و بگوییم ایشان دست برده است، صحیح نیست. به نظرم مرحوم محدث نوری هم از صدوق دفاع کرده بودند. شاید هم در فدکیه عبارات را گذاشتم.

**شاگرد**: یک محدث بدون اینکه بگوید این کار را نمی‌کند.

**استاد**: شاید مرحوم کاظمی بود که یک عبارت تندی برای صدوق آورده بودند؛ اگر قرار باشد که ایشان در حدیث دست ببرد و از آن‌ها بردارد، دیگر هیچ اعتمادی به نقل‌هایشان نمی‌شود. ولی ظاهرا این جور نیست. مرحوم مجلسی اول می‌فرمایند: اگر محدثین کتب اربعه را دسته‌بندی کنیم، در اتقان و ضبط، ابتدا کلینی قرار می‌گیرد، بعد صدوق و بعد شیخ. به نظرم در روضة المتقین، این جور دسته‌بندی می‌کنند.

---

[1]. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم (با تحقیق عبدالباقی)، ج ۳، ص ۱۳۷۸.

# تفسیر دو فقره «والا حسب أبلغ من الأدب، والا نسب أوضع من الغضب» در کلام مجلسی

من میخواستم در این جلسه این حدیث را تمام کنیم. چون ایشان تیمناً این حدیث را آوردهاند، ولی اگر بخواهیم فقره به فقره را بحث کنیم، چند سال میشود. لذا باید زودتر بخوانیم. اگر خواستید کل عبارات را ببینید، مرحوم مجلسی، در مرآة العقول، خطبة الوسیلة را شرح کردهاند. این عباراتی را که در اینجا داریم را، توضیح دادهاند. در مرآة العقول، جلد بیست و پنجم، صفحه چهل و یک. چون عبارات فرق دارد، باید بگردید و پیدا کنید. جلسه قبل در فقره «لا حسب ابلغ من الادب و لا نصب اوضع من الغضب» بحث شد. در توحید، «نسب» با «سین» بود. ظاهراً در کافی با صاد است، به نظرم در امالی ای فقیه هم با صاد است. مرحوم مجلسی میفرمایند:

> **«قوله عليه‌السلام : « ولا نصب » بالصاد في أكثر النسخ أي التعب الذي يتفرع على الغضب من أخس المتاعب ، إذ لا ثمرة له ولا داعي إليه إلا عدم تملك النفس ، وفي بعض النسخ بالسين أي نسب صاحب الغضب الذي يغضب على الناس بشرافته نسبا، أوضع الأنساب في الكلام تقدير والظاهر أنه تصحيف»[1].**

**«قوله عليه‌السلام : «ولا نصب» بالصاد في أكثر النسخ»؛** یعنی نسخِ کافی.

**«أي التعب الذي يتفرع على الغضب من أخس المتاعب»**آن سختی و ناراحتیای که بر غضب متفرع میشود، از بدترین و پستترین سختیها است. کسی که غضب کرد، بعد از غضبش و آثارش، به سختترین چیزها میافتد. پس «نصب» یعنی سختی. **«و في بعض النسخ بالسين»**؛ خب، نسب چه ربطی به غضب دارد؟؛ میفرمایند: «أي نسب صاحب الغضب الذي يغضب على الناس بشرافته نسبا»؛ یعنی آن شخص، پدرانی دارد که بهخاطر پدرانش زود ناراحت میشود و داد میزند. نسبی که او را به غضب بیاندازد. **«في الكلام تقدير و الظاهر أنّه تصحيف»؛** مرحوم مجلسی میفرمایند «نسب» تصحیف است. نظر ایشان این است.

در «حسب» هم نکته خیلی قشنگی دارند و میفرمایند: **«و لا حسب ابلغ من الادب».** ایشان معنای لغوی را نفرمودهاند. من عرض کردم در کتب لغت فرمودهاند که «نسب»، فقط رابطه توالد از آباء بود؛ مثلاً میگویند او جزء طایفه تَیم است. اما «حسب» صرف انتساب نبود. بلکه شرافت

است؛ مشتمل بودن آن‌ها بر مدائح و کمالات بود. «حسب» یعنی کسانی دارد که ممدوح هستند. همه از آن‌ها به نیکی یاد می‌کنند.

**شاگرد**: «حسب» هم باز برای آباء است؟

**استاد**: بله. شاید در خودش هم باشد. فلانی حسب دارد یعنی خودش هم مدائح دارد. البته الآن دقائق کتب اهل لغت یادم نیست. مرحوم مجلسی دوم، در مرآة، نکته قشنگی می‌فرمایند. این را سریع می‌خوانم. فرمودند:

> **«قوله عليه‌السلام: «ولا حسب أبلغ» أي أكمل من الأدب بحسب الشرف الذي يكون من جهة الانتساب بالآباء ، والآداب الحسنة تشرف الإنسان بالانتساب بالآباء العقلانية التي توسطوا في الحياة المعنوية بالإيمان والعلوم والكمالات»[2].**

**«ولا حسب أبلغ من الادب»**؛ خب، ادب چه ربطی به حسب و آبای ممدوح دارد؟؛ **«أي أكمل من الأدب بحسب الشرف الذي يكون من جهة الانتساب بالآباء»**؛ می‌گویند حسب گاهی کامل است و مدائح است. اما از جهت انتساب به آباء فیزیکی و قبیله‌ای است. ولی کسی که ادب دارد، معلوم می‌شود فرزند پدران صاحب کمال است. نه پدران مادی تو الدی. صاحب ادب، نسب بالایی دارد. مثلاً کسی که فلسفه را خوب فهمیده است، می‌گویند تو فرزند ارسطو و افلاطون هستی. فرزند او هستی نه یعنی نسَبت به او می‌رسد.

**«من الأدب بحسب الشرف الذي يكون من جهة الانتساب بالآباء والآداب الحسنة تشرف الإنسان بالانتساب بالآباء العقلانية»؛** اینکه ادب دارد، می‌گویند تو فرزند عقلاء هستی. فرزند کسانی هستی که این ادب را برای تو به ارث گذاشته‌اند. «التي توسطوا في الحياة المعنوية بالإيمان والعلوم والكمالات»؛ نکته خیلی قشنگی است. حضرت علیه السلام، «حسب» را از حسب آباء، به ابوت معنوی، زدهاند. مثل حدیث شریف «انا و علی أبوا هذه الامة»[3].

---

[1]. علامه مجلسی، مرآة العقول، ج ۲۵، ص ۴۱.

[2]. همان، ۴۰.

[3]. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۵.